



## چند کیلو خرما برای مراسم تدفین

ماجرا این بود که فیلم چند کیلو خرما برای مراسم تدفین در سینمای مطبوعات جشنواره فجر ۸۴ از قضا طوری نمایش داده شد که تعداد زیادی نتوانستند آن را ببینند. از آن زمان تا امروز فیلم اکران نگرفته و در حالی که دنیاگردی هایش جوایز مهمی برایش در بر داشته هنوز ایرانی‌ها آن را ندیده‌اند. سامان سالور در جشنواره فجر سال ۸۲ با فیلم ساکنین سرزمین سکوت پا به سرزمین پر هیاهوی سینمای بلند داستانی گذاشته بود و آن فیلم هم جوایزی مثل جایزه منتقدین فیشری در جشنواره اوکراین و جایزه ویژه هیئت داوران جشنواره صوفیای بلغارستان را گرفت و فیلم منتخب تماشاگران در جشنواره ایزولای اسلواونی شد.

فیلم چند کیلو خرما برای مراسم تدفین هم اخیراً با جایزه اصلی جشنواره سه قاره نانت با نام بالن طلایی و جایزه مردم شهر نانت از فرانسه برگشت، در حالی که پیش از آن جایزه مهم‌تر یوزپلنگ طلایی جشنواره لوکارنوی سوئیس را به عنوان جایزه اول از بخش سینماگران معاصر آن جشنواره گرفت. موقعیت‌هایی که این فیلم در ایران داشته، انتخاب به عنوان کاندیدای دریافت سیمرخ بلورین فیلم دوم فجر و کاندیدای کارگردانی و فیلم‌نامه جشن خانه سینما و البته بهترین کارگردانی در اولین دوره جشن منتقدان و نویسندگان سینمای ایران بوده است. دلیل اهمیت فیلم سامان سالور تنها این اندازه نامزدی و جایزه مهم جهانی و ایرانی نیست مسلماً این‌ها را شمریم تا این سؤال پیش آید که چه طور این فیلم را ندیده‌اید؟! شاید هم برای آن که مقایسه‌ای میان موقعیت آن در دنیا و ایران خودمان کرده باشیم، که گویای تفاوتی عجیب است. اما آن‌چه اهمیت دارد این است که سامان سالور متولد ۱۳۵۵، در دومین فیلمش با گامی بلند و محکم وارد سینمای بلند داستانی شده است. نگاه هنرمند، که این روزها در دنیای پراز فیلم و فیلمساز یکی از وجوه اصلی تمایز آثار سینمایی است، در این فیلم عمیق و دقیق به نظر می‌رسد و این مسلماً یکی از دلایل تفاوت داوری آثار این نسل را با نسل پیشین جشنواره‌رو روشن می‌کند. حرفی برای گفتن، چیزی که در بسیاری از آثار جشنواره رو وجود نداشت و هنوز هم جریان آن پایان نیافته است، در میان آثاری این چنین همان چیزی است که برانگیزاننده هنرمند برای فیلم ساختن بوده و این تنها در تم و فیلم‌نامه نیست، بلکه فیلم نشان می‌دهد فیلمساز در زمینه تکنیک فیلمسازی نیز حرفی برای گفتن دارد.

اما ثبات گامی که فیلمسازان این نسل (بیژن میرباقری، بایرام فضلی، مونا زندگی، سامان سالور...) بر می‌دارند، با وجود حمایت‌های اندک چه در زمینه تولید و چه در زمینه اکران چه اندازه دشوار خواهد بود، خود عنوان بحثی است. چرا که آثار آن‌ها هیچ برجستگی به عنوان کاتالیزور ندارد؛ نه در سینمای بدنه می‌گنجد، نه در زمره سینمای کم‌هزینه جشنواره‌ای است و نه حتی در زمره سینمای میانه‌رو، که گرچه هم هزینه‌بر و هم فرهنگی و هنری است اما سابقه و نام کارگردان‌های آن همچون بنی‌اعتماد و پناهی و غیره راه را هموارتر می‌کند. برای این نسل تازه، دیده شدن فیلم‌شان در ایران موضوعی جدی است، چیزی که برای فیلمسازی که هدفش تنها جشنواره‌های خارجی است معنایی ندارد. و اکران فیلم در ملکی به نام سینمای ایران که به قول سامان سالور عده‌ای آن را ملک پدری‌شان می‌دانند و اگر بخواهی پا در آن بگذری می‌خواهند تو را با دولول بزینند... کار آسانی نیست. سالور احتمال می‌دهد فیلمش بعد از یک سال و خرده‌ای در اردیبهشت ۱۸۶ اکران شود، احتمال می‌دهد. فیلمی که کوچک‌ترین خلایقش نوآندیشی فیلمساز در بیان اجتماعی اوست. دادن تصویری لانگ‌شات از انسان‌ها و ارتباط آن‌ها، صدوری ویدی و عباس را اگر چه عناصری به هم مربوط می‌کند، اما هر کدام رازی ناگشودنی برای خود دارند و در لاک تنهایی خود فرو رفته‌اند. تفاوت آن‌ها در نحوه قرار از این تنهایی است؛ آن که چشم بر آسمان است و آن که چشم به راه نامه، در حسرت آن یکی که راه را پیمود و رفت می‌مانند. نرینگی ناقص مانده‌ای که قادر به تزیین روحش با مادگی هستی نیست و تا وقتی نیست در بی‌قراری و تنهایی می‌ماند.

یکی از مشخصه‌های چند کیلو خرما برای مراسم تدفین در هم تنیدن نقش تصویر و قصه در آن است. سالور قصه‌پردازی را به اندازه بستن قاب‌های ناطق دوست دارد. در کادرهای سالور و فیلم بردارش توجیح اصلائی، طبیعت، تحمیلی است ناگزیر که آدم‌ها را در بند خود نگه داشته. لانگ‌شات‌های برفی و آسمان خاکستری که اکثر زمین به آن اجازه جلوه‌گری نمی‌دهد، به همراه زودودن رنگ از دنیا و فیلم برداری سیاه و سفید، آدم‌ها را جزئی از طبیعت و در آن حل کرده است. در این قاب‌ها قصه‌ای پیچیده میان این سه چهار تن در حال پیشروی و گره خوردن و گشوده شدن است. قصه‌ای که هم از آن صدوری ویدی و عباس است، و هم قصه ساکنین جزیره‌ای تک‌افتاده در اقیانوس دنیای مدرن، که گاهی عباس‌هایی می‌توانند از آن عبور و به دنیای ارتباطات راه پیدا کنند.